اول
در باب [illegible]

دوم
در باب [illegible] اهل [illegible]
نظم [illegible]
[illegible]
رسید

سوم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

چهارم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
در [illegible]

پنجم
در باب [illegible] از واحد سوم
[illegible]

ششم
در باب [illegible] از واحد سوم
[illegible]
[illegible]

هفتم
باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

هشتم
در باب [illegible] از واحد پنجم
[illegible]
[illegible]

نهم
در باب [illegible] از واحد پنجم
در باب نظم [illegible]

دهم
در باب [illegible] از واحد ششم
[illegible]
[illegible]

یازدهم
در باب [illegible] از واحد ششم
[illegible]
و [illegible]

دوازدهم
باب [illegible] از واحد ششم
[illegible]
[illegible]

سیزدهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

چهاردهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

پانزدهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شانزدهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

هفدهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

هجدهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

نوزدهم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیستم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیست و یکم
در باب [illegible] از واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

هذا کتاب فضل الکلام

بسم الله الامنع الاقدس جل جلاله

الحمد لله الذی هدانا لما ارتضاه من الدین ووفقنا بفضله
وجوده واحسانه للاهتداء بنوره الظاهر المستبین والصلوة
علی الشجرة الطیبة السنیة والثمرة البهیة الازلیة وآل الله
الملک المبین وبعد چون خداوند منان وقادر سبحان
جل شانه وعظم احسانه بحکمت بالغه کامله چنین مقرر فرموده
که ظهورات کلیه در ظهور و بطون که مقدر شود بطوری
ظاهر باهر و معروف بینه باشد که از نهایت ظهور از برای
چشمهای ضعیفه خفائی داشته باشد و نیز مقرر است
که هر مؤمنی را امتحانی در کار باشد تا مؤمن خالص از
غیر خالص جدا شود لهذا واجب و لازم و محتم است بر تمام
مؤمنین بابی ایشان که ملتفت امتحانات الهیه بوده
ساعتی بلکه آنی از آن غفلت ننموده باشند و از جمله
امتحانات بزرگ ادعای بسیار عجیب اخ اکبر بود که جمله
از مؤمنین غیر خالص را از جاده مستقیمه منحرف و عنان
ایمانشان را از بیان به راه حق منعطف نموده والعجب
کل

والعجب کل العجب این است که بعضی از ایشان بجهت اثبات دعوی
مدعی است دلال بمواضعی از کتاب الله فارسی مینمایند
و صاحبان فطرتهای سلیمه را حیران و سرگردان در جواب
مینمایند مع علمهم بالبطلان لهی بجهت ترحم بر ایشان
و دستگیری از آن محرومان که هنوز بمقام عصبیت
و عناد را باطل واقف نشده اند شایسته است که [illegible]
از صریح و ظاهر بیان کتاب الله دلالت واضحه دارد بر
امتناع صدق این ادعا در این رساله مختصره با بیان وشرحی
موجز محرر شود که سبب تذکر گردد و معلوم شود که آن
است که لها چه قدر ریادعا و چگونه مورث غضب خدا است و این
مطلب محض همراهی با خصم است و الا هر ادعاء اگر ممتنع شد
عقلا بر فرض که با صورت بینه معروف باشد لایق قبول نیست
و حال اینکه در این مقام با وجود امتناع عقلی کما بیّن فی محاله
بینه ام نیست بجهت اینکه بینه و حتی بینه است که دیگری اتیان
نکند و در این مقام مسلم است که زیاده از حد احصا اتیان شده
[illegible] شود مع تصدیق النقطة الحقیقة باینکه از روی فطرت
محض است پس چگونه تصور شود که این کلمات بینه باشد

واگر شبهه‌ای بجهت ابهام بودن آیات مزبوره القا شده باشد
بملاحظه بیانات که در طی ذکر عبارات بیان می‌شود رفع خواهد
شد ان شاء الله تعالی و مضمون این رساله را بعون الله تحریر نموده
بفصل الکلام نام نهادم نظر بجهت ملاحظه فارسی زبانان
با قلیل اختلاف و کم و زیادی بعضی را تحریر می‌شود لهذا همان
نام کافی است و حقیّت عربی بودن و فارسی بودن عربی و یا فارسی است
و منه التوفیق انه خیر رفیق موضع اول از مواضعی که دلالت
دارد بر بطلان این ادعا قوله تعالی در باب اول از واحد ثانی
در معرفت حجت و دلیل که فرموده ملخص این باب اینکه خداوند
عالم عز شانه در هر کور با بحر اعلا علو اهلان کور دقایق خود عا بند
حجت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اقتضای آن
کل بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را با علا علو
فصاحت نازل فرموده و او را معجزه رسول الله قرار داد الی آخر ما نزل
و هیچ شک و شبهه در اینکه آیات نازله از سماء مشیت از هر معجزه
عظیم‌تر است نیست و هکذا اینکه اگر ادعای عین ممتنع مقرون
باین معجزه شد واجب است مقبول آن لکن چنانچه اشاره شد
در این مقام امتناع مسلم است نزد منصفین با دله کثیره و دو

دلیل

دو دلیل را بجهت تذکر می‌نگارد اول اینکه این مدعی در زمان
ظهور حق که مسلم بین الفریقین است حاضر بوده و آن
حضرت مزبوره هم مسلما بی رکت بود و معروف آن محضر مبارک
نیز بوده چنانچه از توقیع رفیع که در سفارش و تاکید
محافظت و حراست از ذات مقدس از لحظات باین مدعی
فرموده اند دلالت دارد و اگر لیاقت یا الیقیتی در این
اخ اکبر بود و مع ذلک دیگری را ابو او بکوبیده باشد اعز او اجمل
از حکیم و ترجیح بلا مرجح یا مرجوح بر راجح لازم می‌آید و قبح
هر یک عند العقلا مسلم است پس گفته می‌شود که معلوم
قول نقطه ساکنه در دایره وجود و ممتنی دایره در فلک رفعت
در عوالم غیب و شهود با احتمال الصدق این مدعی ملتزم
قبیح است و قبیح از حق محال است و ممتنع و هو المطلوب
دوم اینکه از غرض صدق این مدعی کذب نقطه ظاهر می‌شود
بجهت اینکه تکذیب کسی که او انتخاب فرموده در میان کل
حاضرین تکذیب او است پس این مدعی در واقع
مصدق نیست نقطه را و حال اینکه یکی از شرایط
مقبول امر آن است که مصدق باشد حامل آن

عما یجری الصیدرا اولا و بعدا چنانچه در قرآن مکرر باین مطلب
اشاره شده و هرکه تکذیب نقطه نمود تکذیب تمام انبیا
و اولیا کرده و هرکه چنین باشد هرگز احتمال صدق در کلام
و دعوی او نمی‌رود و ممتنع است صدق او و اگر بگوئی احتمال
کذب در حق اولیا و انوار مقدسه عیب ندارد پس میگوئیم تمام
کلمات همین‌ها میگویید هستند پس احتمال دارد دروغ بگویید
و این احتمال در حق شما اولی است تا در حق نقطه حقیقت
حل شانه و عظم امتنانه موضع دوم آن است که وارد شده
در باب هفتم از واحد دوم حیث قال تعالی امور نه بیان
بمن یظهره است تا آخر مطلب زیرا که مسلم است عادت
بر این جاری شده و ترقیات عالم امکان باین قسم مقدر
و مقرر است که نطفه علقه و علقه مضغه شود تا باخر برسد کل
شیء علی حسبه و تا اینکه درک مقام کمال خود را نموده بمنتها
خود منتهی گردد و از برای حوت از هر دسته و ادراک هر شده دیگر ناجا است
از آن ما ینکه لایق باشد بحال آن و اگر گفته شود که خارق
عادت است جواب میگوئیم بمحض ادعا قبول نمیشود نمود مگر اینکه
محقق شود آن خارج از امکان عادی بلکه این نطفه شریعه

عظیمه

عظیمه حسیه لطیفه که بعد در این زمان قلیل تمام مراتب خود را
طی کرده از رتبه نطفه بمرتبه شیخوخیت و هبوط رسیده
باشد و قبل از آن محال عادی است که تغییر نماید و اگر گمان
کنی که مراد از تغییر تغییر احکام است و باین جهت متغیر شده
عرض میکنم که تغییر احکام از آثار تغییر هیئت و خلقت است
در مقام جسد ذات بعد از آنکه آن تغییر حاصل شود یکی از
آثار این است که اگر بخواهد احکام را تغییر میدهد و آن تغییر
در جسد ذات و لاسیما در این خلقت الهیه سویه و موهبه علیه
سنیه عادة امتناع دارد زیرا که کمال اعتدال را خداوند جل
شانه در این خلقت مقرر نموده و باین جهت تمام شئون
مقرره در اشیا المرایا بوجه اتم و اکمل دارا است موضع سوم
در باب تاسع از واحد ثانی است در مقام ذکر مشیت مستطنه
در عالم برزخ که استمداد می‌جویند از آن مؤمنون من حیث
لا یعرفون و این مطلب مسلم کل اهل دنیا است که عوالم سه است
دنیا و آخرت و برزخ و خود مدعی مسلم دارد که قبل از آخر
حضرت نقطه از او آن هیکل محل مشیت بوده است
چنانچه استدلال بر ادعای خود نموده که مقام مرآت

مقامی است که تا هر وقت مقابل با شمس دارد حکایت از آن بکند
و هر وقت محجوب شد دیگر اصلا حکایت ندارد و باطل میشود
که خود را شمس و حضرت ثمره روحی و روح من عداه فداه را مرآت
شمس قرار داده و این نتیجه را بجهت صدق دعوی خود گفته است
پس چه شده عالم برزخ این قیامت مدعی که بین الظهورین است
و مشیت منتظر باید مدد فرماید عالم اول که ظهور مشیت در نقطه
اولی مسلم هم که مرآت معینا حاکی بود و وقتی محجوب که ظهور مدعی
بقول او شد و قیامت ظهور اول شد پس کجا شد آن مشیت منتظر
که من حیث لا یعرفون از او استمداد میگیرند و صریح کتاب الله است
گویا اوامر الهیه را از موقع دور و یا تمام عباد الله را گویا انگاشته‌اند
و یا قوانین حکمت را بازیچه و عبث بنا گذاشته‌اند سبحان الله العلی
العظیم جل جلاله موضع چهارم در باب هفتم از واحد دوم است
در مقام بیان ان النار حق تا اتمام که نار لشده چه بسا نار را
که خداوند نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نور را که نار میفرماید
باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار
نمیماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در
نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل را

از من یظهره الله

از من یظهره الله طلب نموده که این است فضل اعظم و فوز اکبر
که مثل امم سابقه الخ بر ناظر در این مقام شریف مخفی و پوشیده
نیست که در مقام بیان فضل این عبارات نازل شده و شک
نیست که اصل ظهور فضل است و قرب زمان آن قصد دیگر
امکان داشته باشد فضل اخر است در فضل الهی که در این مقام
اقرب از غیاث زمانی تصور میشد بجهت ظهور آن سر اعظم
جل شانه هر آنچه وارد گردیده اشاره میشد و با مال اخطر خصوص صبر مقام
ظاهر میشود که اول از صدر منصوره بجهت ظهور آن جلوه ربانیه
و حقیقت بهیه سبحانیه در عوالم ناسوتیه ظلمانیه که اراضی
تعینات انسانیه را بنور تجلی خود روشن فرماید که معنی
و اشرقت الارض بنور ربها است عدد غیاث خواهد بود
و اگر گفته شود که در باب پانزدهم از همین واحد تصریح
فرموده که اگر چه امید وار از فضل خداوند عطوف و
رئوف این است که در حین ظهور باوامر عالیه خود در
الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد
الی امر هکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده
در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست علی الله تا اخر

تا آخر ما نزل پس در مقام مفصل چه ضرور دارد در این زمان
ظهور شده باشد و منافی نمی‌شود با فرمان الهی جواب
میگوییم که مطلب مشتبه نماند بر اهل بصیرت که در همین
مقام نیز تصریح فرموده باینکه امر محکم است و اینکه
دو سطر بعد فرموده اگر خبر امید از مفصل او است که تا مستغاث
نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع کرده دلیل است که از اول
مراد تا مستغاث بوده نه غیاث یعنی امر محکم غیاث
تا مستغاث است نه زیاد و مفصل این است که بمستغاث
نرسد و قبل از آن باوامر عالیه عباد را امید فرموده زیرا
که حضرت خداوند عالم بخصوص زمان ظهور نیست و امید است
قبل از مستغاث واقع شود نه اینکه شامل قبل از
غیاث هم نشود زیرا که منافی است با محکم بودن او
و تصریح بعد باینکه قبل از مستغاث واقع شود و اما این
ملاحظه نظر شود با خبر فرموده وانما الدليل آياته والوجود
على نفسه بنفسه اذا الغير يعرف به وهو لا يعرف بغيره و نیز
سبحان الله عما یصفون یعنی دلیل او آیات او است نیز وجود او
وجود و ظهور نفس او از نفس او است زیرا که غیر او باو

شناخته

شناخته می‌شود و او شناخته نمی‌شود بغیر او و منزه است خدا
از انکه غیر عباد او او را وصف می‌نمایند بنا بر این کسیکه آیات
بی معارض او نیز نداشته باشد و وصف او باوصاف الهی
در کتاب مطابق نباشد چگونه ممکن است دعوی او صدق
باشد و در این مقام کمال دقت باید بشود که در مطلب
شبهه نشود موضوع پنجم در باب سی دهم از واحد سوم است
که فرموده و اگر کسی خواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای
بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عامل اند و اگر بخواهد
که قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در
بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین الی
آخر ما نزل و کیفیت دلالت بر مقصود باین طور است که در
اینکه منظور از علما و اولی القدرة و غیرهما همین عالم و قادر
صوری ظاهری نیست هیچ شبهه و کلامی نیست بجهت اینکه
فرموده از مشاهده علم و قدرت ایشان که ظاهر است علم و
قدرت حق را که هم باطن است و هم ظاهر ملاحظه کند و معلوم است
که از زمان ظهور نقطه بیان جل ذکره تا کنون مقتدر نبوده
که اولی العلم و اولی القدرة ظاهر شود ولذا ظاهر نشده که کسی مشاهده نماید

دین بود با وا اخذ و البته عنقریب حقیقت ظاهر خواهد شد
از عالم و سلطان ظاهری و سایر طبقات که تصریح شده
در کتاب الهی بعبارت دیگر مقدر شده که از مشاهده اثبات
علم و قدرت و حقیقت در ظهور بعد او مشهود آید
زیرا که قول خلاق و وعده او صدق است و وجودی نیست
از برای امر او و او است فعال ما یشاء و ملکوت ما یرید
موضع ششم آیتی است که نازل شده در باب هفتم از واحد
سوم که گویا الان در این جبل مشاهده می‌شود که بیانهای
مطولی نزد اهل بیان است و تلاوت آنها می‌کنند
و با آنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من
یظهره الله وارد کردند تا آخر و مشهود کل است که اهل بیان
تا هنگام ادعای مدعی بلکه تا این زمان از حجر و معدی
اهل عدوان متواتر اند که سبب این موقف شماسید که بیان
مطول در دست داشته باشند و تلاوت مثلش ذکر کردند
و مستعد تا اینکه بتوانند با آنها نزد این مدعی وارد کردند
و فرمایشات که از حق مطلق صادر شده بعمل آید لیس چگونه
تصور می‌شود صدق ادعای این مدعی با وصف اینکه

صریح

مطلب

صریح فرموده که در این جبل کاتب مشاهده می‌شود این
موضع هفتم از مواضع کتاب باب یازدهم از واحد چهارم است
که نازل شده و من یتجاوز من حد البیان فلا یحکم علیه
یعنی
حکم الایمان سواء کان عالما او سلطانا او مملوکا او عبدا
هر که تجاوز کند از حد و حکم این دین پس حکم نمی‌شود
برای او بحکم ایمان خواه بظاهر عالم باشد یا سلطان یا رعیت
یا بنده و مسلم است که حدود این دین در زمان ادعای
این مدعی بلکه تا کنون هم غالبا غیر مبین است و سلطان
ظاهری که تصریح شده در مؤمنین اصلا موجود نشده
آیا چگونه ملاحظه کرده این مدعی اوامر الهیه را و چه قدر
بی تعقل عرض کرده اند مؤمنین ببیان را باب خبر از
کتاب الله کمان کرده اند اگر چه اکثر همین قسم اند که مدعی
تصور کرده و اصلا ملتفت و متذکر نیستند همین
قدر است که شیطان بچهار راه که مردم را از نقطه ذات
حروف السبع جل ذکره منحرف ساخت و نگذارد منور
هدایت مهتدی شوند از همان سبیل این مؤمنین را
که با هوی نفسانیه خود را مقتدی باین دین گمان می‌نمودند

از ثبات و بقای در امر محکم حضرت نقطه اولیه و حصر الحصیر
و کامور نیز بورا سیر مهیمنه التی لا شرقیة و لا غربیة محفوظ بود
سبحان الله عما یصفون او یتصورون تسبیحا عظیما قدیما
موضع هشتم در باب سیزدهم از واحد پنجم است که در مقام
بیان حکم کتاب مصیبر است فرموده و امر نماید که کتاب
رسانند عن یظهره الله که اگر مشیت او بطلوع کرمنت بر جواب
او همان است جواب که من الله در حق او نازل شده
و حفظ ان با و است او است که باید اسید الی من یظهره الله
رسیده با حسن خط و الطف صنع الحاج مانند لایحی
ملتفت سوای ناظر بصیر و موء من لبیب خبیر و قدری
تفکر نما و ان عقل که با و ثواب داده و عقاب کرده ملتفت
مخاطب که ببین در صورتیکه من یظهره الله حاضر
باشد علی زعم المدعی و اگر شبها انحضرت علیه بهاء الله
باشد چگونه حکم میکند عقل تو که این حکم از مصدر جلال
صادر شود و معنی این حکم بیان که کتاب وصیت نویسند
و باید سید بر سانند جزا غراء بجهل چه چیز است اگر امکان
این امر عظیم در حق امین مدعی بود هر که این حکم را از برای هودم

عنیفه مود

عنیفه مود پس اگر بخواهی تصور صدق مدعی را بنمائی باید
حکم کنی بلغو بودن و بطلان و اغواء بجهل انجناب قادر
منان و هو بلیک ان اسیها قبیح است قطعا پس این تصور
باطل است چنانچه موضع نهم ان است که نازل شده در باب
پانزدهم من الواحد الخامس در اینکه ماء الذی انتم به
تخلقون قد طهره الله ملخص این باب انکه چون که ملک
نطفه است که لایق است ذکر طهارت باو شود و انچه دلالت
بر او میکند ان شموس متجلیه در مرایا از شمس حقیقیه او بدانکه
او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت
داده و معلوم است که منظور در این یک نطفه که فرموده همان
نطفه سر نقطه است که بعد از این ظهور بجهة ظهور کلی
دیگر منعقد شود و منشاء بجلی هیکلی جل شانه کرده در
کرد این مقام نقطه بوده باشد پس هرگاه ادعای این مدعی
در اینکه ظهور کلی است از حق فرض صدق در ان شود
چگونه می شود حال این باب و صدور این حکم از حکیم
با انکه او صاحب حجت بوده و مقامات کثیره بعد از نطفه
بودن را بر حسب ظاهر طی کرده بود تا این وقوف رسیده

و در زمانیکه این مدعی در مقام نطق بود ان ماه محکوم بود
بحکم ظهور قبل بقطر حادی که بعینه است پس اگر این ادعا
صدق باشد لازم اید که این حکم بالمره لغو باشد زیرا که
در ظهور بعد یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفعّال لما
المتعال و محقق است که نمونه این حکم چنانچه تصریح شده
طهارت نطفه من یظهره الله است بنفسه لنفسه و طهارت
نطفه‌های مستظلین در ظل عنایت او ظهور بعد او بتبعیت
او و لاجل یس و معنی نیست برای این مدعی در ادعای بعد او
موضع دهم انچه نوشته که نازل شده از سماء مشیت در باب
رابع از واحد ششم در مقام بیان حکم قطع حتی که فرموده
و همین قسم در ظهور من یظهره الله فرض کن که انچه مشیت
در امکان هست یا بعد متکون می شود باو است اگر چه
قبل از ظهور در بیت خود کل بعرف باشد بلکه قبل از
حدود ظاهر در گهواره از برای حضرت کبیر کند که همان
وقت مدد کل از او بوده و هست انچه بوده از
ظهورات قبل او است و انچه شود از ظهورات بعد
او است و ان شیء واحدی است تا اخر انچه نازل شده

در این

در این مقام و مشخص است که این مدعی هنگام صدور
این حکم و نزول این امر مدتی بوده معروف و معلوم
پس چگونه تصور شود که در بیت خود کل بعرف باشد
و ضلال آن اسکه قبل از حدود ظاهر در گهواره بحجت
ستر کبیر کند و اگر گوینده بگوید مراد ظهور دیگر او است
نه این ظهور چه در این مقام و چه در نظایر ان جواب میگوییم
از جمله مسلمیات تمام اهل معرفت و بدایت است که
از برای نقطه حقیقت جنبه علیای است که امکان از ان
طاقت اظهار ان ندارد و لذا در از منه لا یعرف و لا یوصف است
نیز بر حسب حکمت الهیه و توقیات اکو اسیر این جنبه علیا در
هنگام استعداد زمان متاخر هو وقت که لایق لسبوند از وقت
ظاهر می شود و در ظهور قبل تمام نظم مبارک او جنبه است
خواه باسم محمد باشد چنانچه در ظهور روح الله بود یا باسم
قائم آل محمد باشد چنانچه در ظهور طلعت احمدی و تجلی محمدی
بود یا باسم من یظهره الله باشد چنانچه در جلوه این
شجره طیبه ذات حروف السبع باشد و هذا است با وجود انکه
حامل ان جنبه حاضر و مشهور باشد و لا تو توجه حق بوده

مع ذلك باو توجه نشود در مقام بیان احکام و بظهور بعد از او
که ظهور او است بطور اتم و اکمل توجه شود زیرا که اصل حق ظهور
من یظهر است که بظهور حدود علیای خود در مقام بیان
توجه فرماید و این تصور مثل طفره محال است و تمام نظر
همان ظهور من یظهره الله جل ذکره است چنانچه مشهور است
و اینکه این مدعی دارای این رتبه باشد منافی صریح
کتاب است والله الموفق للصواب وهو العالم بالمبدء
والمآب والیه الایاب موضع یازدهم در باب هشتم
از واحد ششم است که فرموده من استدل بغیر کتاب الله
وآیات البیان وعجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل
له ومن یروی معجزة بغیرها فلا حجة له ومن یدعی
الآیات فلا یتعرض احد ولا بد ان یقرئ ذلک الباب
فی کل تسعة عشر یوما مرة واحدة ویتفکرن فیما نزل
فیه باللیل والنهار یعنی هر که استدلال کند بغیر کتاب الله
وآیات بیان و عجز کل من علی الارض از اتیان بمثل آن پس
دلیلی نیست از برای او و هر که روایت کند معجزه را بغیر آیات
پس حجتی نیست از برای او و هر که مدعی شود آیات را پس احدی

معترض

معترض او نشود و لابد باید در هر نوزده روز یک مرتبه این
باب از کتاب قرائت شود و تفکر شود البته در اخبار نازل
شده در این باب شب و روز والعجب کل العجب از اینکه تابعین مدعی
استدلال می نمایند ببعضی از عبارات این باب بر حقیت مدعی
و هیچ التفات ندارند ببعضی دقایق و نکاتیکه در این هست از
اشارات واضح و دلالات لائحه بر خلاف مقصود ایشان و عجب
ایشان نیست از کسانیکه نظر میکنند در این باب و اعتقاد
ندارند بصدق مدعی ایشان است که او را طرف استدلالها
اظهار الحق نموده و بطور واضح بیان نمایم تا حقیقت حال منکشف
شود و هر صاحب شعور و ذوق سلیم ملتفت شود و اقرار نماید
بر اینکه دلیلی است واضح بر بطلان دعوی مدعی یکی از مواضع
استدلال ایشان همان اول تلخیص است که فرموده ملخص این باب
آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت مظهر
بیان حجت مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل تا آنجا که فرموده لعل
در یوم ظهور من یظهره الله در حق او لم و بم گفته نشود و استدلال
می نماید باین طور که در اینکه مدعی صاحب آیات است
شبهه نیست و در اینکه لم و بم از جناب حق جل و علا ممنوع است

هم کلام مثبت نبی لازم است تا تصدیق این ادعاء اقول
هیچ دلالت در این عبارت بر مقصود ایشان نیست زیراکه
سیف قاطع که جدا کننده حق است از باطل نیست غیر از معجزه
ومعنی معجزه این است که مقارن شود دعوی با چیزی که عجز
مدعی از اتیان بمثل آن عاجز باشند ومخصوص باشد بافضل
مدعی بشرط اینکه این ادعا امتناع عقلی نداشته باشد مثل
شرکت با باری که امتناع دارد ومعلوم است که معجزه کلامی اعظم
واتم انواع معجزات است بدلائل محکمه که در محل خود مدلل شده
وحجیت خود دارد از برای این مدعی زیراکه معنی معجزه را دانستی
واین کلمات شبه ایات او مسبوق است بایات بینات منزله
از سماء مشیت بسوی ارض نفس مقدس ازلیه وملحوق است
بآن کالغیث الهاطل نازل است وباراده حتمیه الهیه چون در
تفکر وتامل از روی نظرات اصلیه منصفانه بنگری معرفت بدایع
وعبودیت را سراب موهومه میخواهند وبالفعل زیاده از
صدهزار بیت بخط خود آن حضرت در این بلده مبارکه حاضر است
پس با این حال چگونه میشود احتمال داد که آن کلمات مدعی معجزه
باشد وفصل میان حق وباطل کنند وفائده معجزه همین است

ونیز

ونیز گفته شده است در این مقام که چون صریح کتاب الله
این است که غیر من یظهره الله جل ذکره قادر بتکلم بآیات نیست
وحضرت نقطه خود مدعی این مقام نبوده ونیست پس اتیان
وجمیع مبارکه آیه نیست باقرار خود ونص کتاب واگر چنین
شد دیگر معارضی از برای اثبات مدعی باقی نمیماند مثبت المدعی
ویجب التسلیم لامره واین کلام از ادله بسیار محکمه اتباع مدعی
است که غالب عباد الهوی را بآن فریفته اند ومکرر بعض خاطرها
ساده سالکین راه حق را باین کلام در شک وریب انداختند
پس میگوئیم در مقام جواب که اولا شأن ولی زمان که حافظ
وشارح دین باشد این است که هر گونه اسبابی که مجمد حفظ
آن دین از شر معاندین ومارقین ومحو مبین لازم باشد
دارا باشد وبکار برد که بسبب وجود شریف او احدی نتواند
در آن دین افساد کند وشکی نیست که اگر مجنون ایات یک مدعی
بخواهد نشر نماید هیچ چاره ندارد جز آنکه باید او را هدایت
فرماید پس معلوم میشود اینکه نص کتاب است که غیر
من یظهره الله احدی نتواند اتیان بآیات نماید یعنی در مقام
امتحان واثبات ادعاء حجیه نزد مقام ابطال مدعی

باطل وثانیاً متکلم در حوادث ان لی نص بقطر جل شانه خود
نقطه است و او نفس من یظهره است پس چگونه آیات آن
حضرت آیات خود من یظهره الله است نه غیر آن و این
بیانی است که در آن نور قلب موحدین و روشنی چشم مؤمنین امت
و ثالثاً اگر مقصود این کلام بظاهر خود باقی باشد هیچ شبهه نماند
که خلاف حس است زیرا که هر نفسی که چهار کلمه عربی خوانده
باشد میتواند تلفیق نماید کلماتی را و اسم را آیه بگذارد
پس دیگر هیچ آیه بین الحق والباطل در هیچ زمان باقی نماند
و مفسده عظیم در امر معجزه راه می یابد پس باید معنی
صحیحی از برای آن باشد که خلاف حس نباشد مثل اینکه مقید
باشد باینکه از روی فطرت اصلیه غیر من یظهره الله قادر
نیست و اگر چنین باشد چه ربطی بحمد دارد که سالها در
مشق اشتغال بوده و در طهران و نور و سلطانیه سالها مشغول
تحصیل بوده و بعضی از کتب نقل میکرد که مکرر او را اگر مشق
آیات نویسی نمی ادعا نموده بود در طهران [illegible] شست در بغداد
و صنعت خود بخدام خود یا همان خادم مخصوص که این سهم ماهیانه
در یاست [illegible] بود در سطح بیت [illegible] موضع دوم

که استدلال

که استدلال میفرماید بآن این است که در همین باب کتاب
فرموده و ظاهر است بعد از غروب شجره حقیقت احدی
نتواند بمثل آیات او اتیان نماید چنانچه در قرآن که هزار و
دویست و هفتاد سال گذشت کل نقیض نمودند و عجز
کل حال ایشان بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که
از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت الهی و تعلم
و شئونات که در نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع
که غیر آن من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را و وصف
شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر شود
احدی متعرض نگردد او را العلم بأن شمس حقیقت حزنی
وارد نیاید الی آخر ما [illegible] استدلال بوضوح مدعی
آن است که فرموده احدی نتواند بمثل آیات او اتیان نموده
و فرموده که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را
پس باید همین مدعی حق و من یظهره موعود باشد اقول از برای
هر کس که کوتاه بینی بالانصاف و مشاهد باشد من دون عصبیت و اعتساف
که در این تعبیر و بیانها سر بخیر لطیفه اصل الالی بر این مطلب نیست
بوجه من الوجوه زیرا که مقید فرموده در فقره اولی باینکه نتواند بمثل آیات او

ایشان نموده و در نزد اهل نظر محقق است که کلمات ملفقهٔ مدعی
اصلا شباهتی بآیات صادره از مصدر ندارد نه از حیث اسلوب
نه از حیث کیفیت نزول بسرعت و عدم تأمل چنانچه از وجود مقدس
نقطه در ایام قلائل با وجود موانع کثیره مسطر چه قدر رسائل از آن
آثار کلمات در میانه عباد حضرت سبحان جل شانه حاضر و ظاهر است
و آن مدعی از زمان اظهار ما فی القلب خود بطور
استقلال تا زمان ارتحال از این عالم زائد از پنج مقابل حیث مدعی
الزمان طول کشیده است و عشر اعشار آن هم هنوز نازل
شده در دست اهالی نیست و این کتاب فارسی که اسم او را بعد ان
ادعا ایقان گذارده همان خالو شیر است که در بغداد هنگام
اظهار مسودیت در عصر حضرت ثمره علیه الاف التحیه
عرضه داشته و بالقا و املای آن نور اقدس و وجود مقدس
بوده که بجهة ارشاد خالوی حضرت نقطه ارواحنا له الفداء
الفداء نوشته شده بعد از ادعا اسم او را تغییر داده باسم
ایقان استقرار یافته و در میانه تمام احبه دوستان مدعی
نسبت می دهند با شان مثال آن کتاب بعینه نسخه الواح
ملفقیان و خوشی وضع نوشته شده اما چه ربطی دارد

این امور

این امور شباهت داشتن بآیات منزله حقیقت که تماما
بدیع و از روی فطرت محض صادر نموده چنانچه خود مدعی
هم معترف و تمام اهل یقین شاهدند و در فقره تأسیس
تصریح فرموده بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئون
الخ و مسلم است که این مدعی قبل از ظهور اصل امر و بروز
نور مقدس از مطلع ذات حروف السبع سالها تعلم نموده و
منشی معروف بوده و طریقه متصوفه را اختیار نموده بوده
و سالها در ات مسالک سلوکها داشته تا اینکه بعد از ظهور
شمس حقیقت اقدام باین طریقه نموده و بعد از تجلی آن شمس
در حوالت ازلیه و بروز و ظهور آن ثمره بهیه و اقرار و اعتراف
خود مدعی بعبودیت و اطاعت امر مبارک آن ملکی ارزده الهیه
اقبال کاملی از مردم بسوی خود مشاهده نموده و امر حق را سهل شمرده
و طغیان عظیم نموده و نائره نار حب ریاست مشتعل گردید
بطوری که غیر مطلوب را بسوختند و فتنه ها ظاهر آمد و این فتنه
عظیم از فتنه های سابقین کم نیست بلکه زیاده است و چون از برای
قرب عباد الله و وصول بمطلوب هیچ راهی بهتر از تلفیق
کلمات و نام نهادن آنها را بآیات که از همان راه که مردم را

حق جل و علا ارشاد فرموده بهمان صورت محض بی حقیقت
مدتی ثبت شده که مطلوب خود را درک نماید چنانکه آن ماهیهای
بزرگ مقابل حق است که از همان راه که حق صورت بنماید بهمان طور
صورت را بسوی خود می کشاند و باین سبب وصل بتحصیل این صورت
سهو بسوی سلیمانیه نمود و مدتها در مدرسه آنجا بتحصیل نمود
و مشق این کار کرد و در کهی سی علم بقواعد عبارات آموخت
چنانچه حکایت شستن کاغذها که روی آن مشق نوشتن آیات
می نمود در طشت و امر کردن بخادم که آنها را بریزد در شط سهم
ماهیان دریا است سابقا اشاره شد و شاید بعضی از تابعین
و مریدین هم منکر نباشند بلکه میگویند فیض ایشان عام است
سهمی هم بجهت ماهیان دریا مرحمت میفرمودند دیگر مباحث این
مطلب اگر ماهی دریا چه بهره از نطق و تکلم و آیه دارد که این عمل
عقلانی باشد خلاصه بعد از این مقدمات آنوقت نتیجه این شده
که مشهور است و ممکن این یقال که مقصود الهی در کتاب الله بعبارات
مذکوره شده مگر بجهت اخراج این مدعی و کسانیکه مثل او باشند
لئلا یکون للناس علی الله حجة اگر چه اگر از جهات دیگر هم تامل
شود رفع شبهه میشود چنانچه قبل اشاره شده و باز هم بعد

خواهد

خواهد شد ان شاء الله باقی ماند گفتگوی در این عبارت که
فرموده ممکن نیست ادعای این مقام را کسی غیر من یظهره الله جل
ذکره بکند و مسلم است که این عبارت بظاهر خود باقی نیست زیرا
که گفتن این لفظ و ادعا کردن بزبان را هر که زبان داشته باشد
میتواند بگوید چنانچه الان تو اگر بخواهی بگوئی و مدعی شوی
میتوانی پس معنا این است که احدی نمیتواند مدعی شود بطوریکه
امکان تصدیق و قبول در آن باشد والا ادعائیکه امکان قبول
در آن نباشد از هر نفسی ممکن الوقوع است و انکار این مطلب خلاف
بدیهی است و بعد از اینکه این مطلب مسلم شد میگوئیم بحکم عقل و عادت
در این ادعا امکان تصدیق و قبول بهیچ وجه نیست و این جماعت کثیره
که قبول نموده اند بهیچ وجه دلیلی از برای فعل خود ندارند زیرا اگر
ممتنع شد ادعا ولو مقرون هم بشود بخلاف عادت قابل قبول
نیست چنانچه مثل زده اند بشربات باریه که مدعی عرض مینماید که
تکذیب حق ثابت الحقیقه هم اگر کسی کرده باشد دیگر صدق دعوی
او ممتنع و غیر قابل است قبول را بعلاوه که این مدعی هر وقت بلکه
نوع دعوی اظهار نموده چنانچه ذکر خواهد شد ان شاء الله و اما
عدم تعرض مدعی احد کلا لمن یظهره الله هیچ دخلی بتصدیق و قبول

ادعا ندارد چنانچه در غالب احکام الله اشاره شد باینکه
ملاحظات ذات اقدس شده اینمطلب محض اظهار مقام
و موبدان وجود ستر بیها است که بدانند اسم او اسقدر محترم
است که هر که اسم او جود بگذارد احدی ها زون نیست او را
متعرض شود بهتک وضرب وقتل وامثال ذلک من التعرضات
موضع دوازدهم باب یازدهم از واحد ششم است چه در
مقام حد تادیب اطفال وعدم جواز زدن معلم طفل را ازیاده
از پنج ضربت خفیف الهم بعد ان بلوغ والا مثل ان بلوغ ابدا
جایز نیست فرموده ومعنی این اوامر این است لعل یوان نفسیکم
کل از وجود او منوجد میکی دید حزنی وارد نیاید تا اخر این
مطلب که نازل شده ومعلوم است که با وجود تصریح بنمره و نتیجه
وعلت حکم هرگاه این مدعی صادق باشد در دعوی خود
لازم اید اصل این حکم عبث وباطل وبی مصرف باشد زیرا
که زمان نزول بیان وصدور احکام آن مدعی از عنوان
طفولیت وضرب معلم در مکتب او را سالهای سال گذشته بوده
واصلا احتمال بمکتب اطفال رفتن وضرب معلم در حق او
متصور نبود که این رعایت از اطفال اهالی دین مبین مؤمنین
بکنند

بکنند بجهت رسیدن باین فائده مهمه ولغویت حکمی از احکام
الهی وباطل شدن بابی از ابواب کتاب الله بر خلاف مسلم البطلان است
عند العقلاء وقطعا بی ملزوم نیز باطل میشود چنانچه در موقع
دیدم که در مقام دفع این مطلب یا خود مدعی بنفسه یا یکی از
اتباع او ذکر نموده بود که مراد از این مکتب خانه مکتب خانه لاهوت
است نه این مکتب خانه ناسوت که گمان شده از مردم امکانی این
حرف را تصور نموده بود و سنجیده بود نه بعد التصور اظهار
نموده بود چه قدر ناروا است این طور کلمات را ناسنجیده و نفهمیده
اظهار داشتن ومردم را بی شعور وعقل انگاشتن مکتب خانه لاهوت
چه ربطی دارد باحکام صوریه ظاهریه کتاب الله که بجهت تربیت اهل
ناسوت در این عالم قانون بجهت هر کار بدست داده بجهت اینکه
توقف ننمایند بسبب آن قانون ربانی وبکمال این عالم برسند ثم
سیر بعوالم دیگر بسبب آن کمال که در این رتبه بحسب تربیت و توقع حتم
مرتبت حاصل نموده بکنند این معنی چه قدر دور است از آن توجیه
غیر وجیه که بی تأمل وتعقل ذکر شده موضع سیزدهم التجربی است
که نازل شده در باب اول از واحد هفتم در مقام حکم بتجدید کتب بعد از
انقضای دویست ودو سال از کتاب واتمام آن وهو موجود

ان کتاب کهنه را اتفاق کویند حالات ان در سبیل رضای خدا و
این معنی صریح است در اینکه ظهور شمس حقیقت از افق جمال من یظهره الله
حل و عقد نمیشود الا بعد از تجدید کتب بلکه تجدید دهها زیرا
که بعد فرموده در سوره انیکم که لعل در یوم قیامت شجره حقیقت
ظاهر حق را نه بینید بصورت غیر محبوب لعل روح انهم
در ظلمات غیر محبوب واقع نکردد و قبل از این فقره فرموده
بعد از بیان حکم که از این جهت امر فرموده که در این دو بیست و
دو سال یک رمضان یعنی الخ اگر قدری انصاف در کار بیاید
چکونه تصور میشود نمود که این حکم از مصدر حکیم جل جلاله صادر شود
با اینکه بداند آنکس که منظور نظر حق است و کلام این مقام منیع رفیع
شده مودی است تماشا می نماید و ناچار در این جلوه و اظهور می آید
با وجود اینکه تمام بقیه عمر او هشت یک از یک زمان از ارض
که حجیه تجدید کتب هی و حق رسیده نخواهد رسید سبحان الله
عن ذلک تشبیها علیا رفیعا منیعا موضع چهاردهم از جمیع
است که وارد شده در باب نهم از واحد هفتم در اینکه واجب است
بر هر پادشاهی که مبعوث شود در این دین بیان بنا کند یک خانه
از برای یعنی خود نه و بحسنه و شعین بابا که بوده بنج درب

در ان خانه

در ان خانه باشد و یک خانه دیگر بنا کند که بوده درب داشته
باشد و در تلخیص بعنوان مطلب فرموده دو بیت بنا کند
باسم من یظهره الله و هفل قوا حو د قوا دهد بیمی منیه انه
چه تصور شده از مدعی که با وجود اینکه صریح و ظاهر نشده
بعث یک پادشاه در دین بیان فضلا از اینکه عبارت صریح است
در اینکه پادشاهها باید بیایند و این حکم شریف الهی را جاری
ساخته فوائد و آثار آن را در عالم ظاهر سازند این ادعای بزرک را
نموده و چکونه تابعین و معتقدین به دون دلیل قبول نموده اند
همانا اوامر الهیه را بلعب و بازیکری متبر هواهای نفوس خود را
بصورت حق در اورده همان را پرستش می نمایند و نتیجه این شده
که الیوم شخص بقدر نقل میکرد که کار اینجا باینجا کشیده که اکر کسی
ذکری از آثار الهیه نماید و مثلا از ایشان بیان بخواهند روی
خود را در هم کشیده بلکه بعضی هم بلسان بعبارت می نمایند
که بیدان دور و حال اینکه کمان ندارم خود مدعی هم کرد این حرف
با این مطلب بوده باشد که این طور تعبیر می شود و سر این مطلب که بابی
دو وی این قسم مفسده در این دین ظاهر آمده این است
که در تحصیل عقاید بی غرضی و حق طلبی لازم است که انسان

بطلب خود جد و جهد نموده حق شناس شوند و غالب انکه
مجتهد یا کسانی هستند که محض متابعت والدین خود این امور را
قبول نموده و یا بعد از قبول نمودن از روی طلب و سعی خود
ملتفت مفاسد منهیات الهی نشده مشغول شرب خمر و مسکرات
دیگر و شرب دخان و سایر مهیجات الهویه نفسانیه شده و این
اغفال یا از سوء عمل کسیکه او را تربیت نموده بوده است یا خود بد
فهمیده و ندانسته مثل اینکه مرتبه او گفته عمده مطلب دوستی و
محبت است او چنین فهمیده که دعوی دوستی کافی است و بان ابعاد
هر چه بکند کرده و نقلی ندارد و حال اینکه منظور گوینده این
نبوده و قطعی است که اگر محبت باشد امور دیگر صورت نمیبندد
چنانچه سابقا هم در خصوص محبت امیر المؤمنین در مقامهای
متعدده در اخبار این مطلب بتصریح شده حتی اینکه و ان زنی
و ان سرق را راوی عرض کرده و جواب و ان زنی و ان سرق فرموده
یعنی و اگر دوست علی زنا کند و اگر چه دزدی کند و هم چنین حب
علی حسنة لا تضر معها سیئة و غیر ذلک لکن کلام در این است
که اگر حقیقت دوستی باشد بر خلاف فعل و قول و رضای او
عمل می شود یا نه و اگر گاهی غفلت بشود و عملی صادر شود که دوست

از انعمل

از ان عمل بد پشیمان نباید آیا ممکن است که هنگام تذکر نادم نشود
یا انکه با حصول کلام نباشد که امکان ندارد انسان کسی را
دوست بدارد و متذکر شود که دوست او از یک عمل یا چند عمل
او متالم است و در مقام اعتذار و طلب عفو او نشود
و لا اقل از اینکه فهمی احوال ندامت در قلب او ظاهر میشود و البته
این حال سبب رستگاری است پس حق این است
که اگر اعتقاد و دوستی بنا شد هر عمل خیر بکند سبب نجات
نمیشود اما اگر واقعیت و حقیقت دوستی در کار باشد حتما
هر چه خلاف کند کار شر او بدستی آن دوست در عاقبت
اصلاح می نماید و بصلاح میکشاند نه اینکه بصرف ادعای
دوستی بی معنی که هر چه محبوب خیالی او بخواهد بشود
بدستی نکشد گوش ندهد سر عصیان و کند ناصلا بخود بد
نخورد اذیت و ازار نکشد نسبت بقوم جانا یا عرضا یا مالا
بان شب و روز بکند و اصلا حیا نکند حالت تذکر هم از شدت
متابعت هوا نداشته باشد و اگر اسباب تذکر هم بوجود ناصحی
مهیا شود اصلا اعتنا نکند یا متذکر نشود و ابدا شرم نکند
قطعا این ادم جز دعوی بی برهان در دوستی و ایمان

وازعمان خود ندارد و بخوج احدی عنو دانست که این صدور
اثاراز وجود نا بود انما ظاهر میشود البته از وقایع اوایل امر
شاید می جنبد باین مای روز در عوالمی از حجاب الظهور که از
انحو دکه شتر که بوجدانشان غیر حق گسسته بودند بیانات
یا امثالی صادر شد که اهل بینش قدر و حکم هر یک از مراتب
انسان را از فؤاد و روح و نفس و جسد و جسم ملتفت و صدنکو
شوند که معلوم و مشاهد شود که اهل عوالم عالیه هیچ یا
بعوالم دانیه زده اصلا اعتنا ندارند جهال مطلب را
ندانسته چه قدر اعمال ناپسندیده بر خلاف رضای
الهی جل شانه کردند و چه بد نامیها از برای دین خدا
و اهل او باعمال شنیعه خود اظهار داشتند و کردند اخیر
کردند تا آنکه شد آنچه شد و از همان اعمال جهال است که
این نتیجه ادعای صدقی و قبول تابعین بظهور رسید خدا صد
آن است که هر که هیچ مظهر از مظاهر حق را او لیکه عیله نمر
کی بوده تا آخر که اظهر نظیر او لا است نخواسته مردم را
بالمره هوا خواه و سفوت راه کند بلکه میخواهند که در وجود ها
لا تغیر قابله هوای غیر خدا معدوم شود که ابدا در عالم شر آن

وجود

وجود غبار حضرت سبحان جز جلوه نور ایمان هیچ نباشد
و هر چه فرموده اند باید درست گوش داد و فهمید و عمل کرد
تا بنده گردید موضع پانزدهم موضعی است که بیان چون
نمودن هیکل را میفرماید ولیحوزن کل نفس بهیکل اسم
المستغاث و یحبن بقلده و لا ینبغی لاحد ان یتکبر بین یدان
میفرماید در مقام بیان عدد این اسم و نبودن اعداد عدد را
اذان در میان اسماء الهی و در یوم قیامت مظهران ظاهر
شده که مدلل بوده علی الله از این جهت او شده که کل از حیث
انتقاد نظر چون کنند آن هیکل را هیکلی که عدد اسم مستغاث
دران باشد زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدارا تا است
که چه قدر میشود و لیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا بخواهد هم
خواهد نخواهد شد الی آخر ما نزل و بر هر ناظر منصف مخفی و
پوشیده نیست که اگر این مدعی صادق باشد و صادق گر از برای
احیای این حکم شریف و اطاعت این امر منیف وقتی باقی نبوده
و نخواهد بود زیرا که مدعی خود حاضر بود در این حال و بر حسب
اقرار و اعتراف خود او چشم باحرف کتاب وجود مقدس
نقطه و عشره بصیر الهیه داشته نیز بر حسب الخبر از نفس او

بوده و ظهور نموده مدعی شد و با عباد الله کرد آنچه کرد دیگر کجا
محال میشود از برای جریان این حکم و منتظرین و اگر گوینده
بگوید مراد ظهور کلی دیگر است جواب این است که با وجود ظهور
تام کامل سابق امکان ندارد که در احکام الهی او هیچ منظور
و ملحوظ نشود و ظهور بعد از آن سابق ملحوظ شود پس هیچ
چاره نیست جز ادعای بطلان ادعای باطل آن مدعی و
بالله التفرد و علیه التکلان و هو المستعان موضع شانزدهم
در باب شانزدهم از واحد هفتم است که فرموده فی ان الله قد فرض
علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه
ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون
یعنی در این مطلب است که خداوند بتحقیق واجب کرده است
بر هر ملکی که بر انگیخته شود در دین بیان اینکه باقی نگذارد احدی را
در مملکت خود که متدین باین دین شریف نباشد و هم چنین این
حکم واجب الهی بر مردم همه هست کلهم اجمعون چه قدر خوب
و شایسته است که ناظر با انصاف نظر نماید در این باب
و تاکید اینکه نازل شده در اینحکم و عزه کرده که شده از کی نظیر
من یظهره الله تعالی حین ظهوره الی من لم یدن بذلک الدین

یعنی

یعنی ثمره این است که وجود مقدس من یظهره الله ناظر نشود
در حینیکه ظهور میفرماید بسوی کسیکه متدین باین دین
نباشد تا قطع نماید که تصور ندارد این مطلب که اینحکم از عالم
علی الاطلاق جل شانه صادر شود در حالتیکه من یظهره الله
حین صدور حاضر و موجود باشد و هنوز هم یک ملک مبعوث
نشده باشد چه جای اینکه حکم را اگر تکلیف واجب حق است در مقام
اجرا بر آمده باشد و حال اینکه اینحکم تکلیف ملوک و پادشاهان امت است
که در این دین با امر الهی بر انگیخته خواهند شد و اصحاب ملوک
در این حکم که مطیع از عاصی ممتاز شود و عبثیت الهیه نتیجه
آن در حین ظهور باید ظاهر آید تا اینکه مثل الهی لغو باشد
و امر عبث از مصدر امر و حکم علی الاطلاق جل جلاله و عم
نواله صادر نشده باشد چنانچه هو کن نشده موضع هفدهم
آن امری است که نازل شده در باب هیجدهم از واحد هفتم که و اگر
چه ستمهر نیست که اولوا الحکم بیان مواد دیگر وارد شده
بر بیچاره از جزای مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق
مثل این مواد در رجع واقع نشود مدبری تامل و تفکر
نماید ای اهل انصاف وای معرضین از جور و اعتساف

که باوجود این تصریح از حق جنین علیم باین لفظ که نیست بهر
چگونه میتوان گفت قبل از ظاهر شدن اولوا الحکم ظاهر ولو
ملک نفس باشد و جاری شدن امر بحروف خدا و بدی ظهور
دیگر فرموده و این امر را در کتاب مجید خود بیهوده فرموده
باشد سبحان الله عن ذلک تسبیحا شامخا رفیعا و اگر کسی
در ظهور ذات حروف السبع هم مردم با مثال این کلمات محجوب
مانند جواب محکم البته معلوم است بعد از تحقق ادعاء
قائل مقبول و مصون شدن بمعجزه که امری باشد بدیت
که ما سوای او شئیان مثل آن عاجز باشند البته نباید طالب
حق در نک و تامل در آن عات نماید و با دله لفظیه صوریه
قابله از برای توجیه و تاویل از حکم شریف عقل محیت کرد
اما بعد از انکه ادعا قائل مقبول نباشد مصون بمعجزه هم نباشد
چگونه میتوان امر باطل را با امر حق قیاس نمود با انکه فارق
بسیار در کار باشد و حقیقت در نزد اهلش واضح و آشکار
کن شتر از استطلب وضع این رساله بجهت رد کسانیست که
ضعفای از اهل ایمان را محجوب ساخته اند از استدلال بکتاب الله
اغوا نمایند و بعبارات مشتبهه اقامه دلیل مشتبه بر حقیت

مدعی

مدعی نمایند اینرساله بجهت ان است که اگر کسانی را محبت
پیدا شد و بان استدلال نمایند بر باطل خود جواب این
عبارات واضحه و بیانات شافیه که دلیل واضح است بر
حق واقع الا اعتنا ندارید و نظر نمایند همانا محبت اهل
بزرگ که حاجب شده از مشاهده حق و آثار او عینک ارد
دیده شود یا انصاف در کار اید والا چگونه مشتبه شود انسان
این دلایل واضحه را اغماض و بان مسائل مشتبهه استمساک نماید

موضع هیجدهم اموضعی است که میفرماید در باب هفتم
از واحد هشتم ولیکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من حین
دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظن الاوصیاء
الی یوم یظهر مثبه الشجرة یعنی و باید بنویسید هر نفسی اسم
خود را و آنچه عمل نموده از حین ... و عنوان از اول ظهور امر
تا روز غروب آن و واجب است حفظ نمایند آن کتاب را
اوصیا حیث تا روز یکه من یظهره الله جل و عز ظاهر
شود که همان منظور است از شجره و در مقام تلخیص این مطلب
و بیان ثمره حکم فرموده بعد از ذکر فرمودن آنچه نقطه
صغیه ... این عبارت کلام بوجود هر وجود آنچه کسب نمایند

شود
نویسند اصلا ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور
الی آخر پس استغاثه میکنم بسوی منصفین والتماس مینمایم
از تابعین دین مبین وطالبین رشاد از حبل الله المتین که
نظر فرمایند ایا چه شده‌اند کاتبین وکجا ایند اوصیا که باید حفظ
نمایند کتب را المظهور السجرة المبارکة المیمونة ایا چه میکویند
در اینحکم با وجود حاضر بودن اغلب مؤمنین در حین دعوای
این مدعی وحاجت نبودن باینکه اوصیاء در بین باشند
بلکه وصی واحدهم لازم نباشد بجهت انکه ایشان در این عصر
واعجبا واعجباه واعجباه از اغفال ناظرین ومنصفین از اهل
دین که چکونه از کتاب الله وحجت باهره الهیه غافل شده اند
یا اینکه احکام الهیه را عبث ولغو دانسته بلعب ولهو بازی
کرفته اند یا الله یا للمنصفین یا للمؤمنین کاهی در اثار حق
مطلق تعمق نمائید وقوه فکریه که عطیه الهیه است بجهة تفکر
در اوامر او بکار برید واوامر الهیه را سهل وبازیچه نشمرید قسم
بذات مقدس الهی که نتیجه این وضع بی تاملی وبی تعقلی
جز سوء خاتمه وندامت وخجلت چیزی نخواهد بود شما
جوهر مخلوق خدائید چکونه شده اصلا در کتاب الله
نظر

نظر وتفکر نمینمائید واعجب از کل عجب اینکه با این وصف از برای
اثبات ادعای مدعی ببعض عبارات کتاب استدلال میشود
ولی بعد از اینکه باغواء مغوین از قرائت وتلاوت کتاب الله محروم
شدند وبا لقاء القای چهار عبارت مشتبه را بنظر ایشان بطور دیکری
جلوه میدهند دیکر نتیجه جز این وضع که شده حاصل نمیشود وبدست
نمیرسد اینقدر را مسلم داشته باشید که هیچ وقت حق
از بیان خدا نمیشود وجز باطل هیچ چیز از حق عوض نمیشود
موضع نوزدهم از چیزی است که نازل شده در باب شانزدهم
از واحد هشتم در مقام بیان حقوق مقرره از برای ذریه
واحد اینکه تقسیم شود حتی بعد از غیاب شمس حقیقت و
احتجاب او میان ذریه حروف واحد واکر یافت نشد صرف
شود در مصرف من اوجب حق مؤمن ومؤمنه وحفظ شود
مثقال تا زمانیکه برسد بحضور مبارک من یظهره الله یا اینکه
مصرف شود در مصارف بیان وتلاوت کند او را الی آخر
ما نزل وتنافی این امر با صدق مدعی قسمی واضح است که
محتاج ببیان نیست زیراکه با حاضر بودن این شخص که مدعی
این رتبه است این ترتیبات در امر حقوق الهیه وامر بحفظ

منتقل نمایند تا اینکه برسد بدست او و این قسم بیانات بهیچوجه
راه ندارد و اگر نبود ملاحظه شبهات باطل مقابل و توضیح
مطلب انچه در کتاب نازل شده هر اینه ابدا حاجتی باین بیانات
نداریم زیرا که اثبات بر مدعی است نه بر منکر و این اثبات ابدا
صورت نمی یابد مگر بمعجزه و همین معجزه نیست مگر عاجز کننده
ما سوی المدعی از اتیان بمثل و لیس هنا [illegible]
از مواضع اشتباهی است که نازل شده در باب هفدهم از واحد
هشتم در باب حکم تقسیم نود و پنج را بر نوزده که هر یک عددها
که پنج باشد سهم برند و ان نوزده نفس باید از مؤمنین
و اهل طاعت باشند بعد فرموده و این است که تا یوم
قیامت می ماند و مؤمنین بان عمل میکنند و ان هم تجارتی
اعظم تر بوده و هست زیرا که در ان تغییر و تبدیلی نخواهد
شد تا قیامت دیگر و معلوم است بعد از تصریح الهی باین
طور که اعظم تجارات است و ذکر دلیل ان با اینکه تغییر نمی یابد
و باقی است تا قیامت دیگر پس تأمل فرما و نظر کن در انچه
نازل شده چنانچه تقیید فرموده بجهت اعظمیت تجارت را
باینکه تا قیامت دیگر تغییر و تبدیل نمی یابد و مؤمنین بان

عمل

عمل میکنند که اصلا شبهه باقی نماند از برای ناظر که منظور
همین تجارت معمول بر است نه اینکه تاویل شود بمعنی دیگر
و بنابر انچه مدعی اظهار داشته دیگر وقتی از برای اینکه مؤمنین
عمل نمایند باقی نبود تا اینکه ظاهر شود اعظم تجارات است
یا ندای منصف نظر فرما در انچه نازل شده و تدبر کن
بقلب در کلام خالق خود تا خصوصیات عبارات را ملتفت
شوی و تمیز حق و باطل را بدهی و بر خود ظلم ننمائی
و از حق و فرمایشات او باین طور بیانها منحرف و محروم نشده
باشی خود حق اگاه است که غرضی غیر دستگیری ضعفا
ندارم هر که گوش میدهد بدهد نمیدهد ندهد نتیجه
عمل راجع بعامل است مثلی مناسب این مطلب معروض است
که شخصی خواست بر مرکوب سوار شود هنگام حرکت و بلند شدن
از زمین قدری زیاده از حد در جستن بر مرکب قوت کرد
و بان جهت بطرف دیگر از مرکوب بر زمین قرار گرفت
و وقتی دید روی زمین است و بر مرکوب خود واقع نیست
ایستاده بگفت حالا صورت روز اول شده اما این
اشخاص هم طرف دیگر مطلب خود را بتند روی نازل شده

روز
از حق واسبق ارشدت بران محروم ماندند وصورت
اول شدند بلکه میتوان گفت که بعضی از انها دور تر ندادن ان
طلب
کسانیکه اصلا اقبال بفهمیدن مطلب ننموده مشغول
رسید کی
دنیا و تحصیل معاش بعثمی هستند که مجال و فرصت
با خود ایشان وفهمیدن نداشته اند زیرا که بعد از تذکر
ایشان
ایشان احتمال قبول ووقوع بر مطلب حق در حق
دیده
نزدیک تر است تا انکسانیکه حق واثار انرا باعتقاد خود
جلوه
وارا اهتمام بکار رفتن شناختند بگمان فاسد بکر شیطان
داده در نظر ایشان ابطال حق او کاهر دعوائی قابل
قبول نیست وتا بیاهر تلفیق کلامی که بصورت ابر باشد
ابر نازل از سماء رفعت وعظمت نیست ولنعم ما قیل
کین کمار چوبه کندت بشکل ما کون هر هر دستی و کوهر هر بود و ست
موضع بنیست ونیکم ان چنین نیست که نازل شده در باب دوم
خط
از واحدهم از تکلیف اساتید خط که فرموده من یکن له
لم یکن له عدل فی ایام فلیکتبن الف ایة لله ولیوصین
ان یوصلنها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان
بکل شیء علیما ملخص این باب انکه اگر در ظهور بیان صاحب

ان
قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او
آیت
هر نوع خطی که هست از ابهی که فقیر تا اعلا منتهی گردد که مراتب
واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که ان هم
لا عدل باشد نوشته شود وهم چنین شئون ان باید
الله
مثل ان باشد ووصیت نماید که در ظهور من یظهره
اورا
نزد ان بنحوه حقیقت حاضر نمایند تا انکه جزا دهد
سبب
با نجیز نزد او است از ایات خود ومذکور گردد بای
ایشان
نزد محبوب خود الی الحی که امر فرموده شهدا را باعانت
اگر خود مستطیع نباشد وانکه ماذون است هر یک
از شئون خمسه را بنویسد که ایات ومناجات وتفاسیر
که
وشئون علمیه وکلمات فارسیه باشد که ان نقطه حی
صادر شده باشد که هر یک را میل داشته باشد واراده
نماید بنویسد اذن فرموده پس لازم است تدبر نمودن
در این مقام والتفات بنکات امر الهی جل شانه تا انکه معین
یقینی دیده شود منافات این امر با صدق دعوی مدعی
خط
از وجوهی است الاول وصیت نمودن کاتب خوش
بوصی خود الی انکه برسد بنقطه حقیقت جل شانه کمال

تنافی دارد با اینکه منتظر قبل از صدور حکم حاضر و موجود باشد
زیرا که دارای منصب خود مدعی نیابت وصی مأمور بود
از برای مؤمنین و این حکم در صورتی است که موصی زمانش
با آن زمان موافق نباشد کما هو واضح دوم اینکه لابد
باید قبل از قیام قیامت حکم الله در همان دوره ذات حروف
السبع جاری شده باشد تا اینکه لغو در فعل و قول حکیم لازم
نیاید و لا شک در اینکه تا کنون هم جاری نشده چه جاری قبل
از قیام قیامت مدعی بی صدق او مستلزم است لغو را
در حکم حکیم و هو محال و اگر بگوئی چون مدعی تغییر نداده
احکام قبل را پس بعد از اینهم که جاری شود لغو لازم نیامده
جواب میگوئیم چگونه ملتبس را این جمل را خود باو صف اینکه
تصریح فرموده با اینکه وصیت کند با اینکه برسانند عن
ظهره الله و مدعی میگوید من همان بی محقق است تنافی
من حیث اللغویة بجهة عدم امکان التحمل بعید سیم تکلیف
فرموده بیان شهداء که اگر فقیر باشد کسیکه حظی دارد که مثل
ندارد شهدای بیان مأمورند که او را اعانت نمایند بجهة
تحمل او ردن این تکالیف الهی و این مطلب که ابتدا مقصدی

اوامر

اوامر شوند بعد از عتاب بجهت منصوص راست او که و قبل از
ادعای مدعی شهدای معین نشده بودند تا اینکه او با وضع
فقر و پریشانی خود انها و رواج نکوفتی دین شوعیکه وجوهی
با انها برسد و بتوانند اینکه نزد او امر را اطاعت نمایند لو
سلمنا التعیین تکلیف ما لا یطاق است ثالثا حساب جز
مشهود بوده و هست و اگر بگوید این ظهور ظهور حسینی
است میگوئیم ظهور حسینی در تلو ظهور قائم آل محمد است مسلما
نه اینکه او ادعای من یظهری نماید و من یظهر بگیرد در قیامت
ظاهر می شود و کتاب بیان سراسر وصف کمالات من ظهره است
ظهور بگیرد اعظم از ان ظهوری بین الظهورین نخواهد بود قطعا
کما مر الاشارة علیه علاوه از اینکه ظهور حسینی را هر که عیسوی
تصور کرد که ظهور کسی را که منتظر حقیقت با او من لا اله الا الله اکبر
در توقیع رفیع خود نازل فرموده باشد منکر شود لانه تفسیر
حجة با اینکه همان تنصیص حضرت حجه علیها بهاء الله حضرت
ثمره را کافی است و هر چه دارد از عنایات حق جل و علا
بجهة اتمام حجة و ابطال باطل است کما مر پس تنافی ثابت
و محقق است علی کل حال و تصریح با اینکه مدعی ادعای ظهور

اعظم از ظهور نقطه نموده مکرر از خود او و تابعین شنیده
شده که او بکار رانکاره و یکی از حجتهای الهیه بر این کسانیکه
گوش بکلمات مدعی دارند آن است که اشخاصیکه اظهار
عبودیت او را بعد از غروب شمس حقیقت بچشم خود دیده
و بگوش خود شنیده اند تاکنون حاضر اند یکی از آنها خود
عبد است که مکرر دیدم او را و چه اظهار بندگی چنین می کردیدم
و بخط خود او اینمعنی در الواح متعدده است اگر چه از اذن
و وقتی که بنا داشت ادعای کذائی را بکند وجب باست
شده بود یکی از کارها که کرد نوشتجات بتوسط سلمان و دیگر
نوشتجات مرحوم را خواست مرحوم هم نظر باینکه عبد ایشان
چه خیال دارد داد و نه بعد ظاهر شد که محو است مطلب
منافی با دعوای او از خط خود یا آثار نقطه اولی روحی له الفدا
نباشد در دست مرحوم و مع ذلک جوابیکه بخط خود بجهت
عالم عامل کامل و فی سنی امیر زا محمد هادی قزوینی نور الله
مضجعه الشریف نوشته که متن بخط عبد است و حاشیه بخط
خود او و حاضر است چه قدرها اظهار بی قدری و کوچکی
نموده و امر خود را اطمینان داده که اگر کسی کفته باشد

من از خود ادعائی دارم خلاف است و تعجب نموده که مثل
شما چرا باید قبول نمائید که از مثل منی چنین مطلبی ظاهر باشد
الان آن خط حاضر است و مکرر خود دیده ام در عنوان
که بخط خود نوشته بود با مرحوم عرض میکرد نوشته
بود آثار حرکت دست و رعشه کمی هم از اوائل خط ظاهر
است خلاصه اینها حجت است بر این خلق و اخیر خود دیدم
و مباهی بود بانتساب بثمره روحی له الفداء و اظهار شرف می نمود
و مفتخر به اینها است و مکرر شنیدم که در اذن در حضور مبارک
آنحضرت می نشست لکن اخیر ظاهر شد بعد از چند سال که
دیگر بجهت اقبال مردم بسوی او و غیبت ظاهریه حضرت
کارها از خودش بپیشرفت میشود و طرف خطابهای کلیه
از هوای صبی و اعادی خود او شده و کم کم اخیر کار نفاق
باطنی او از اول امر مستفاد شد که از نوقت اظهار بندگی
هم از روی دینداری و حقیقت نبوده بلکه از روی ابن
الوقتی و پیشرفت کار بوده که ابقاء و ریاست در لباس
صید استتر و مستور و اسم نمی آورده او لا انظور بدست آمده میکوده
بعد اجمل از اول مستور شده او را کرد و عباد الهی را از راه بود

همه در باسلف با ظاهر کامل خود در سنین بلوغ اوی معلوم بوده

یکی از علماء عاملین و اجلاء از اولیاء کاملین که تمام
آنچه داشت از ریاست و مال و اولاد و عیال را نثار راه
حق فرموده از برکت وجود شریف او جمعی کثیر از اهل نراق
و کاشان و غیرهم حق شناس و متقی و کامل شده‌اند [حکایتی]
فرموده از برای این عبد که مناسب است از او در این مقام عرض
دارم شاید تبصره باشد از برای طالبین و تذکره شود از
برای منصفین و آن این است که فرموده بسیار تعجب دارم
از صافی ضمیر بعض عوام در اوایل امر وان پهلوان رضا نوز کبر [بی]
مسکرها کاشان وصافی اسیر خاطر او مطلبی غریبی دیدم
بعد از اینکه در کاشان تصدیق کرد امر خداوند منان
حل شانه را اصیل کرد که مسافرتی کند بطهران بجهت زیارت
بعض بزرگان که در طهران تشریف داشتند و حتی می‌خواست [عبور]
عن کمت یک مطلبی بخواطرش در این سفر خطور نموده و آن
این است که این برادر بزرگت که مراد همین مدعی باشد اول
منکر شود در دین و معانده کند با حق مبین بجهت اینکه [سلمی]
در طهران در خانه او بودم جمعی از احباب هم بودند یک
نوعی انجاب بنظر حقیقت رسید در تجلیل عزه

بهیة و اظهار مراتب و مقامات او و اینکه او است عزه [بهیه]
و باید او را حفظ کرد و غیر ذلک چنانچه بخاطران موجود [است]
و آنحضرت در آنوقت غلام صبیح ملیحی بود و در همان [مجلس]
حاضر بود و مهمان‌ها از دست خود چای مرحمت [میفرمود]
و این اخوی بزرگتر که مدعی باشد بالاستتار بود و بنا [شد]
از تو متع رفیع بجهت دوستان قرائت شود بکیفیو مشغول
شد بتلاوت آن و ذکر فضایل حضرت عزه و تصریح [بحجیت]
او و اینکه عزه این بحر است تمام جالسین بعد از استماع [ساکت]
بودند غیر همین مدعی که تکلم کرد باین کلام که یعنی ما قابل
این مقامات نیست خود حضرت عزه هم گوش میداد
و ساکت بود بجهت این حرف که مدعی بعد از شنیدن
کلام حق در حینی مقام اظهار کرد این مطلب فی الحین [در]
خواطرم امد که باید این شخص منکر امر پروردگار خود شود
و با حضرت عزه معانده نماید و اگر نه چه مناسبت دارد
این کلام در این مقام بعد از استقرار ملک علام در [امر] مقر تکبر
خود مقرر داشتن از عالم فرموده‌اند بسیار متامل و متفکر
شدم و احتمال دارم شاید محض بزرگی ظاهری [و حفض]

جناح در مجلس بوده است از مؤمن صادق صحیح و قبول نمود
و گفت در این جا تفاوتات رسمیه و رسومات چه راهی دارد
دیدم حق میگوید پس او را منع کردم از اظهار این مطلب در جای
دیگر و کتمان سر و ایمنی از دنیا بحسب ظاهر بوده و من
بعد از آن ماندم تا اینکه بعد از سنین کثیره این مطلب از مدعی
بروز و ظهور نمود و ادعای باطل سخیف را کرد پس بسیار
متعجب شدم از فراست او که از قدیم فرموده اند اتقوا من فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله صحیح فرموده اند هر وقت ملتفت
این مطلب میشوم برای او رحمت میفرستم و ذکر خیر میکنم
از او و ایضا الرهان است که قبل از ظهور امر حق کتاب بسیار
خوبی در اخلاق نوشته و بعد از آن رساله حجة البالغه که
مناجاتهای فارسی و مواعظ شبگیر دارد و دو دیوان شعر از ایشان
که یکی گلستان و یکی گلزار بوده و در مدح حضرت نقطه و حضرت
عزه و دین صحیح است بصریحا و تلویحا و صحائفی در ادعیه و مناجات
عربی به لسان ایشان جاری شده نثر بعد از این اختلاف
و ادعای مدعی کتاب بسیار خوبی مسمی بتنبیه الغافلین
در دفع و فساد ادعای مدعی مرقوم داشته اند که نسخه های

ان

ان در نزد مؤمنین متعدد است این حقیر هر وقت درست
متذکر حالات آن مرحوم قدس الله روحه میشوم تغییر حال
پیدا میکنم وقتی درک حضور ایشان نمودم از بلد خود دفعه
تاثیر بود که بحکم ظالمین خارج شده بودند و در بغداد
بودند حالات بهجت بسیار خوشی داشتند در هنگام ذکر
حق و مناجات و ذکر صدمات وارده از اهل جور و جفا
بر ایشان وارد آمد و آخر الامر بحکم سلطان ایشان را بایران
آورده در حالتیکه از کمی بیماری بدن شریفشان بسیار
کم حس یا بی حس شده بود و بد و بی حرکت میدادند ایشان را
بعد از آوردن بطهران بدون سؤال و جواب و ذکر سبب
امر بحبس در محبس عمومی و زنجیر شد و در همان محبس
با آن حالت مریض شدند و در همانجا از دار دنیا رحلت
فرمودند و در اسلام و شیعه معهود نیست که عالم معروف را
و لو که معروفیت او اقل از این عالم جلیل طالب حق بلکه
واصل بحق بوده باشد در محبس عمومی حبس نمایند و
اینطور از قبل سلطانی از سلاطین شیعه در حق عالمی از
شیعه حکم شده باشد نه اگر احترام صورت را ملاحظه میفرمودند

جز اینجا ایکاش بقواعد صوریه که بانتساب بان میکنند
الخبر میکنند عمل میکردند وسیعلم الذین ظلموا اهل الحق و اليقين
ای منقلب ینقلبون وای محل یحورون موضع بیت و دعوة
ان مواضع ان است کرمان لسته در باب سوم ان واحد نفس
فلله من کل ملك او سلطان یبعث فی ذلك الذی یبعث من
الموات لنفسر بکتب ایات الله وکان نبی عیذیر ملك الا بیر
المذکورة فی الذیل یعنی حق خداوند است تن دهر ملك
وهو پادشاهی که مبعوث می شود در این دین بلك خانه ان انیر
ان برای بعضی خود او که در ان ساکن باشد وبوشته شود در ان
بیت ولو طاق من ایات الله واین اینکه در ذیل نوشته میشود
در مقابل بدی او واقع شود که مشهور او باشد و در تلخیص
وبیان مطلب فرموده در صفت ان امیر که میباید تلقای
وجه او باشد که عدل باشد با اینکه اگر من یظهره الله ظاهر شود
وایمان اورد وبصرت کند او را اعلای ان کل خلق کی دو و الا
ان فعل در این سوم مراعات بعضی خود بوده باشد که چند
صباح مصیب ان لقای محبوب جود نشود که ان برای او ان اول
عمر تا اخر عامل بوده و بهشت وعیش میکند هذا انوا الا انکه عمل
کند

کند ان برای ان و نصرت نماید دین او بنوا با بخیر رضای او امت
و الا خواهد رفت عمل الخبر مثل ان ان رفتند و ان نبی ان ان
نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب ان نفسی میکند ان برای
او میکرده الخبر میکرده و باسم او در بیان معنی بوده که اگر
حتی من یظهره الله وارد باید انتقام میکند حکمی است انکل
شئی ان او کشیده می شود و اگر نصرت کند فضلی کرده در حق
کل شئی جاری میگردد در حق او نازل می شود زیرا اگر
اقدام بحزن او نماید احدی را ممنی سد برای زیرا که این
زمان انقسم بود الی اخر مانزل و از این حکم الهی معلوم میشود
که تکلیفی است من الله تعالی بر سلاطین و صاحبان
ملك ها که باید در عوالم عبودیت خود اطاعت نمایند
و ثمره ان در قیامت دیگر ظاهر اید و امید می قبل ان
صدور این حکم ان مصدر جلال احدیت مودی بوده
معروف و هنگام ادعای ظهور دیگر تصریح کرده قیامت
بیان باب نه باشد نه سلطانی و نه ملکی ملکی در بیان
مبعث شده باشد بوده چه جای اینکه تکلیف الهی را که ان برای
هر سلطان وهر ملك معین شده که قبل از قیامت بیان

باید جاری شود تا در قیامت ان ثمره که موعود به ازان اخذ
شود بعمل اورده باشند وان خیالی بسیار عجیب و مضحک قائل
است که گفته باشد مراد ظهور کلی دیگر است که بعد از این ظهور
میاید نه این ظهور اعظم که بر حسب اراده الهیه باین مدعی
ظاهر است پس میگوییم باین قائل بلهوس که متابعت نموده این
مدعی را که ایا این ظهور همان ظهور مشیت است که عالم
امکان طاقت اعظم و اعلای از ان ندارد و خلق الله الاشیاء
بها یا نه اگر میگویی نه خلاف ادعای خود مدعی و بیانات
تابعین است و اگر میگویی همان است پس چگونه نشده که
با وجود انکه از مسلمات عقل و عادت است که اگر ظهور
مشیتی که واقع شود مبشر است عباد الله را بظهور کلی
بعد از خود پس در این ظهور کلی اصلا محل اعتنا نشده
و هیچ ثمره و فائده از ان احکام جدیده که بر اعناق شما
گذارده تمام را بمحل حظر ظهور حال ظاهر بظهور بعد از این
نموده همین قدر که مسلم شد خداوند در جعل احکام خود
ابدا نظری باین مدعی نداشته و نتایج و ثمرات مهمه را راجع
بظهور دیگر است کما قال القائل اهل نظر را کفایت است

وبعبارة

وبعبارت دیگر این مدعی یا همان من یظهره الله است
که در کتاب الله مذکور است بلکه سراسر وصف جمال
و جلال او است یا غیر او اگر همان است پس اخبر بان الله در
این رساله شریف وارد شده وارد است بر مدعی و تابعین او
و یا جواب لازم است بر ایشان یا اذعان ببطلان ادعا و اگر غیر
ان است یا اعظم است یا ادنی یا مساوی اگر گویی اعظم است
میگوییم محال است نتیجه حقیقت باین قسمها که در کتاب
مشاهده شده نزد ذکر غیر اعظم خاضع و خاشع باشند
و ان اعظم ذکری نفرماید بلکه ثمرات دین خود را راجع بلو
بغیر او فرماید لانه ترجیح المرجوح علی الراجح وهو قبیح محال
من الحکیم و اگر گویی ادنی است پس صریح بیانات مدعی
و تابعین او غلط است و لازم اید که نباید از انچه هست
ادعا کرده باشد و کذب گفته باشد و لا ینال عهدی الظالمین
مسلم است و اگر گویی مساوی است باز هم محال و قبیح است
نسبت بعمل ممتلی جل و عز لانه ترجیح بلا مرجح فافهم و تدبر
واگف تنبیه یکی از امور مسلمه قطعیه که عقل و حس حاکم است
بر ان این است که هر شاخصی را لا محاله ظلی است محدود

والخبر تعقل شود که موجود باشد و از برای آن ظلی نباشد
نیست مگر بنظر حقیقت و لذا وارد شده در اخبار که محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و آله سایه نداشتند و این است مراد
و منظور از این مطلب نزد اخبار یا مثل اهل ظاهر که جسم عنصری
شریفش و عبا و قبا که لباس آن جسم است بی سایه بوده وقت
مستقیم آن بنظر حقیقت و شمس طالع از افق اولیت بی بعد از
سیر هویت از عالم وحدت و اولیت بعالم کثرت و ثانویت در
رتبه وجود تا برسد بمقام الف و شاخصیت ناچار از بی سایه
که خصیصه و صفت خاصه رتبه اولی بود میرود و ناچار
صاحب سایه می شود و هر قدر شاخص ارفع و اعلا و اطول
لا بد ظل او هم دارای آن صفات می شود بلکه گاهی می شود که ظل
از ذی ظل بلندتر می شود چنانچه در اول طلوع شمس و آخر غروب
این مطلب بکمال وضوح مشهود می شود که اگر شاخص دو ذرعی
مثلا نصب شود سایه آن بسیار طویل است تا هر قدر چشم
می بیند سایه است بعد هر قدر شمس مرتفع گردد سایه کم می شود
تا میرسد باندازه شاخص و در حین کمال ارتفاع اگر در خط
استوا باشد آنوقت ظل راجع بمبنای خود می شود که دیگر هو قدر

محض

محض شود از آن وجود عرضی موهومی که داشت اثری یافت
نمی شود و بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله باصل خود
بر میگردد ولی در وجود اصلی شاخص اصلا این زیادی
و نقصان و نفع و زیان تصور نمی شود و در تمام حالات غیر
مستقره ظل بوجود واقعی حقیقی خود باقی و ثابت است
تا هر وقت مشیت الهیه تعلق یابد که مقام کثرت عود کند
بوحدت و بعد از ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
جواب رسد آنوقت معنی شاخص از میان میرود و حقیقت
اولیه جلوه گر میگردد و از آثار آن است اولیه حقیقیه و معنیه
مطلقه که هو الاول بکون و آخریه حقیقیه مطلقه که هو
الآخر عرض نماید اما شاخص هو الاول در حقیقت معنیه است
نه رتبه الشاخصیه و در همان حین که هو الاول با معنی
بر آن صادق است هو الثانی در مقام وجودهم صادق
می آید لیکن اول مطلق حق اول است در ظاهر بعضی
تصورات می شود اما تمام اینها بوجود عرضی شیء است
که اگر او نباشد چون که شیء بالاولی نباشد تمام حرکات و
سکنات آن بحرکت و سکون ذی ظل است و گاهی که در اوایل

طلوع شمس یا اوان قرب غروب طول ظل زیاد است چونکه
از هم زیاده از شاخص است در ظاهر و با این جهت متوهم
بی‌خبران حقیقت توهم می‌نماید که از آن زیاده باشد از آن
ذی‌ظل چنانچه بعد از غروب شمس جمال احمدی چنان بی‌خبران
این شد که این ترویج و تشیید از وجود موهومی ظلمانی بوده
بوده دیگر غافل از اینکه هر چه بوده و شده بحقیقت اولیه
از نقطه بوده نظر از شاخص وجود مقدس علوی سلام الله
علیه بوده و حرکت او از انظار در ستر ظلمت داشت از آنکه جلوه
میفرموده و بعلم این مطلب عالم از جاهل ممتاز و بجهل این علم
از عذاب بعد نجات حاصل و بمقام قرب واصل می‌آید
فیا طوبی للعالمین العاملین المدرکین و یا بعداً للغافلین
الجاهلین المغرورین تبصره بعضی اشخاص مشاهده
می‌شوند که در هر موضع اسم بها ملاحظه مینمایند موافقت
این اسم را با اسمی که مدعی از برای خود قرار داده دلیل کمال
می‌نمایند بر حقیت او و این مطلب ناشی از غفلت است بجهت اینکه
این لفظ نص کتاب مخصوص ذات حروف السبع است
چنانچه در کتاب اسما در باب اول از واحد هفتم در فقره

اسم

اسم صادق نازل شده در رتبه ثالثه که حظیرا است و اشهد
ان من قد نزل علیه البیان بهائه الابهی یعنی شهادت میدهم
که آن وجود مقدس که نازل شد بر او بیان همان است بهاء
ابهی در موارد دیگر هم وارد شده و مسلم است در هر ظهور
مشیت بعد از آنکه محقق شد که هو هو مصداق بهاء الله
بودن هم بحقیقت اولیه مخصوص او است لا غیر اما
چنین نیست که هر که این اسم را بر او بخوانند باشند او دارای
این رتبه بوده باشد و لا سیما در صورتیکه از قبل نقطه
حقیقت هم نشده باشد و اگر بگوئی از آن ساحت است
پس میگوئیم در کدام توقیع نازل شده علیک بالاثبات و اگر
بجهت صرف مماشات و همراهی مسلم بداریم که از آن ساحت
صادر شده باشد یا سکوت در هنگام استماع فرموده باشند
باز هم دلیل بر مطلب نیست و جواب میگوئیم بنقض و حل اما
نقضاً فبالصدیق والفاروق و ذی النورین صانعهم الله
تعالی بعدهم عن الحق اگر چه مکرراً استماع شده که داخل اسم
مدعی یکی این است که اینها حق بوده اند و بطلان اینها
مسلم ندارد و حال آنکه این مطلب منافی با موضوعات تمام

تمام حروف واحد قرآن علیهم سلام الله و اتفاق شیعه است
و اگر چنین بگویند یکفینا فی مقام الابطال و مکرر شنیده شد
که باصحاب سر خود گفته جعفر ابن محمد این خلق را محجوب نمود
و اگر گفته شود مراد از حجیت حجیت است در مقام ظلمت
پس هیچ منافاتی ندارد با مطلب ما جهت اینکه حجیت در این
نشئه را همان اشخاص که خود مدعی باطل می شمارد نیز دارند
و اما حالا پس بدان که در هر عالمی از عوالم و حالی از حالات
مظاهر حق حکم همان عالم و حالت را اظهار میفرمایند مثلا
اگر کسی را قطع داشته باشند که شرب خمر ظاهری یا معنوی را
ساعت دیگر خواهد نمود اجرای حد آن اجبر در ظاهر و چه در باطن
نخواهند فرمود مگر بعد از وقوع و اگر بعلم باطن عالم باشند
که ساعتی قبل نموده باز هم اجرای حکم ظاهر را میفرمایند مگر اینکه
بطریق ظاهر مطلب معین شود پس در صورتیکه حضرت خاتم
انبیا صلی الله علیه و آله و سلم قطع دارد باینکه منافقین باطن
دعوا از آن حق باطنی خبر داده است این اشخاص خواهند بود
و هرچه باید بدانند از حالات ایشان بدانند باز هیچ از بودن
علم مترتب نمیکنند مگر بعد از بروز و ظهور آن مطلب که نو مدتی
حکم ان

حکم آن همراه خود فعل است و این مطلب واضح است چنانچه
در عالم سلطنت ظاهر هم اگر سلطانی وزیر با دبیر یا
امیری داشته باشد که خائن باشد و بداند که او معزول
می شود بر و دی باز هم تا عزل نشده هم خود سلطان معامله
شئون ظاهریه او را میفرماید و هم سائرین باید ملاحظه
کنند تا وقتی که بظاهر عزل شود آن وقت هم اگر سیاست شد
حکم مغضوب دارد و در کمال حقارت است که از احاد غیر
مغضوب هم پست تر است و اگر پاره بر عزل غضبی بر او
نشده باندازه همان پست می شود و باین قاعده رفع نقاب
از چهره بسیاری مقصود می شود و یکی از امور عجیبه این آیت
که مدعی گفته است صحیح است احکام بیان را تغییر بدهم و تجدید
اعمال نمایم بدین ترتیب حروف السبع را بدیم التماس می نماید
مثل التماس نمودن طفل شیرخوار برای شیر که تغییر ندهم
احکام او را آنوقت اجابت کردم التماس او را او باقی گذاردم
عنایم چه چیز است که این حال کسانیکه می شنوند این
کلام را واستدلال می نمایند بر علو مقام یا الله یا للمنصفین
یا للمطلوبین المتاملین چگونه تفکر نمیشود در این مطلب

کہ مظاهر کلیه الهیه اولا ایشان عین حق و ظاهر شان عین باطن
و سابقشان عین لاحق است چنانچه اتفاق اهل توحید
و مصرح بہ انبیا و اولیا و عالمین لسبر نحو بید است حدیث من اراد
ان ینظر الی ادم فانا ادم و من اراد ان ینظر الی نوح فانا نوح
الی اخر انسبعین بصم و حدیث دیگر از ان حضرت در فضیلت
امیر المؤمنین که من اراد ان ینظر الی ادم و صفوته والی نوح
تا اخر بعد از ان فلینظر الی علی ع و اخبار کثیره متواتره
دیگر که هر که اهل است دیده و حاضر است مبتنی این مطلب است
بلکه عقل حاکم است بوحدت چنانچه در ظاهر هم با وجود اینکه
مقام هر لاحق اگر چه رسل و اولوا العزم باشد اشرف است نسبت
بسابق هر گز اختلاف رای و اراده از هیچ یک ظاهر نشده لیکن
چگونه می شود اراده امری از یکی نفی شود و دیگری خلاف انرا
التماس کند و معجز نماید زیرا که اگر اراده شده باصلاح است
باینکه اگر صلاح است چگونه تصور می شود که حق غیر صلاح را
بخواهد با اینکه اراده هر دو عین اراده خدا باشد و این مسئله
غیر مسئله بدا است که ظهور بعد الخفا باشد و اختلاف
از منزد ران لازم است و این تغییر هیچ ربط ندارد باین

واعجب

و میشود که حق غیر صلاح را نخواهد و اگر بلسب حکمتی بخصوص

و اعجب از این مطلب است که از این کلام عجیب ظاهر می شود
که احکام بیان از احدی علی بقا نموده و لو بعد از التماس و ابتهال و تضرع
نقطه حقیقت جل شانه بوده باشد و با این وصف که امضا شده
و مقبول شده دیگو بنای خود و اتباع او خلاف انچه مقرر شده
نموده باشند و مخالفت صریح خود او قبل از ادعا در مسائل
کثیره مثل شرب دخان و اکل بصل و غیرها مشهور بعد از ادعا
هم از خود و تابعین ظاهر است و اعظم احکام بیان حکم
قتل است که نهی شده باشد نهی و کمال مخالفت در این امر خطیر
از ایشان بظهور رسید چنانچه نفوس طیبه بسیار را که
اقدام بقبول دعوی او ننمودند و رد کردند یا رد تبری نشدند
بامر او بقتل رسانیدند بلکه وجود هر که ملتفت شدند از اثار
و حالات که منافی میشود با خیالات باطنیه که دارد و میخواهد
اظهار کند نفی کردند مثل موضوع اقا ابو القاسم کاشانی که
بخدمت نمودن حضرت نقطه اختصاص داشت و بعض حالات
او و اتباع را بعرض رسانید و مدعی خورد لطفی حضرت
نقطه شد و رفت تسلیما منه و موضوع سید رکی همدانی تسلیم
و رضا اقا میرزا محمد رضای اصفهانی نور الله مضجعه

کردانی موضوع السید الشهید الحاج سید محمد طیب الله تربته
بود و موضوع شهید سعید آقا محمد علی اصفهانی نور الله
مرقده و موضوع عالم عامل قلیل النظیر جناب مجتهد اعلی الله مقامه
که رساله شریفه رد تیره اکلم مکتب مثله نحو موجوده و منها
الکفایه و موضوع شهید عزیز نجیب الحاج میرزا احمد کاشانی
که بعد از مراجعت از ادرنه با آقا محمد صادق که مبلغ امر مدعی بود
آمد ببغداد و مترصد بود که او هم در تبلیغ همراهی نماید و نفوذ
خبر دادند باو که اینقسم مخالفت کرد و سبب بی اقبالی بعضی
شد بعد از رسیدن این خبر امر بقتل آن مظلوم نمودند و مدت
عصری بود که او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و حضرت
ثمره را بسیار محزون کردند چنانچه از توقیع منیع ظاهر است
و اشخاصی که مشرف شدند که کردند زیارت نامه هم دلیل است
و موضوع سید حسیب نجیب میرزا بزرگ کرمانشاهی که محض
محبوبیت نسبت بمدعی داغ از جوانها بود لیکن پدرش بیوفائی
نمودند و موضوع سید اسمعیل زواره که گلویش را در سر شط
بغداد بریده یک تیغ دلاکی در دست او گذاردند که چنان
بنمایند خود دست اینعمل را کرده و میگفتند چون علو امر

الیشانرا

الیشانرا دید و تحمل نتوانست بنماید لهذا خود را بقتل رسانید
و موضوع سید رفیع منیع آقا سید علی عرب که از زیارت
ناحیه که حضرت ثمره در حق او صادر فرموده علو مقام ایمان
او ظاهر است و موضوع سید سند و حبر معتمد العالم العامل
الکامل الموفق المؤید مولانا آقا حاج سید محمد اصفهانی
روح الله روحه الزکیه که در ادرنه با دو نفر دیگر پسر مدعی
و پنج نفر دیگر بضربت تیر بختیند در منزل ایشان و هم سر را بدرجه
رفیعه شهادت رسانیدند و موضوع آقاجان معروف بکج
کلاه و دیگران از اهل بیان که بعد از رسیدن عکی مفهوم
شد که جمعی از این شهدا را ناصر عرب و محمد مصطفی که هر دو
از اتباع مدعی بوده‌اند و عمل بامر او میکردند بقتل رسانیدند
و حالات قبل هر یک از ایشان در مقام قوت ایمان و گسستگی
از غیر حق سبحان و خالق منان غیر محتاج ببیان است
و شهادت هر یک بعد از ظهور اعراض ایشان از مدعی و
تکذیب او شده و شهادت جناب مجتهد در کربلا و بجام
شیرینی مدام در شب هنگام رجوع از صحن مطهر عن دل خود
واقع شد و قواسینا در شکم و پهلوی آن شهید زدند

کمالات اینمظلوم را از حیث علم ظاهر و باطن و کمالات نفسانیه
از زهد و قناعت و غنای نفس در حالت کمال اصالت
و صبر و قناعت مسلم دوست و دشمن است هنگامیکه
رسالهٔ ردیه را مرقوم میفرمود این عبد کاهی در حضور
شریف ایشان را می نمود یکی از دو رشحهٔ خطی از همین مدعی
نمودند و فرمودند ملاحظه نمائید بخط خود نوشته می
در وقتی که پسرم از کربلا بسمت ارض مقدس رفته بود و مدعی مهربانی
بسیار با او نموده و او را بکربلا عود داده بود و شرحی نوشته
بود بتجلیل و تعارف رسمیه در آن ورقه زیاده از قدر مرسوم
بود و از جمله فقرات آن این بود شما هرگز خلاف نگفته اید
و نمیگوئید نه از قبل و نه از بعد بعد از آنکه ورقه مشهود شد
گفتند حال ما بمیدان آئید این مدعی با نوشته خط خود چه میگوید
اگر میگوید صدق نوشته ام و من خلاف نمیگویم چون میگویم
او در ادعای خود کاذب است و اگر میگوید از روی خلاف
نوشته ام و صرف تعارفات رسمیه منافقه بوده که نوشتم هیچ
شک نیست که کذاب بوده و کاذب ظالم است و عهد الهی را
هرگز درک نخواهد کرد و در هر صورت مطلوب حاصل است

که کذاب

که کذاب مدعی باشد انتهی کلامه و این ضعیف طالب حق در
کلمات مدعی بسیار تامل نمودم و کتبی از آثار او را بعین
انصاف دیدم و خود مدعی را از روی شوق و طلب مکرر
دیدم و بحضور مبارک حضرت ثمره روحی لتراب مقدمه
الفداء مشرف گردیدم و بنظر خود م عرضی جز حق جوئی نداشتم
و هر چه زیاده تامل کردم و تعمق در مطلب و اطراف آن
نمودم زیادتر شد مراحل علم باینکه همین مدعی است ظل
شاخص منصوب از قبل حق مطلق جل و علا لان یکون مرشدا
للعباد و منادا فی البلاد و لکل قوم هاد و شهادت میدهم
در قیامت برا این مطلب که بقاعده مسلمه لکل موسی فرعون
این موسی را همین مدعی فرعون و این وجود را ظاهر در
ادعا نموده است و هنگام ختام بحمد این رساله مختصر که در
مقام تمییز بین الحق و الباطل بانجام رسید و هم فصل الکلام هست
مناجاتی با حضرت خبیر بصیر علام است که عرضه میدارم
یا الهی و سیدی و سندی و رجائی و معتمدی و مولای
تعلم حالی و تسمع مقالی لا ارید الا وجهک و رضاک و لا
ارجو سواک و لا اطلب الفرج الا منک اللهم قربنی الیک

عبدك
واهدنا الى سواء السبيل والى نور هو خير دليل فانى
وفي قبضتك وناصيتي بيدك امل فضلك راج عفوك
ذليل عند جنابك سائل ببابك
سؤلك واعف
منك
عن توبيخي بكرم وجهك وانظر الى منظر جنايتك ولطا
ستر
و وهابيتك وودوديتك ولا تخلني الخفي الفانية القا
طوفتر عني ابدا اللهم انت ثقتي وبك توسلي وعليك
الصناعة
توكلي يا من يقبل اليسير ويعفو عن الكثير اقبل مني هذه
المناجاة التي هي منك ولك واليك فانه لا حول ولا قوة
الا بك اللهم اجعلها تبصرة للناظرين وهداية لم
للطالبين المسترشدين برحمتك وجودك
واحسانك وكرمك ولطافتك
يا ارحم الراحمين يا اكرم
الاكرمين ويا جواد
السائلين
تم

کرده‌اند و ازبرای اوست در اثبات را خلق فرموده و حکم

جنت
خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او
زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت بر او میکند
این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است
و ابجد کلمه نفی منشعب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد
و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن در ظل همین کلمه
حشر شدند و همین قسم ابجد منشعب شده بود از کلمه اثبات
در یوم قیامت راجع بکلمه اثبات گشته و کل حروف علیین
و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی مت
در نار الهی است الی یوم من یظهره الله و هر که در ظل اثبات
مستقر شد در جنت الهی است الی یوم من یظهره الله و علو
عبدانی است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه عبادات نهایة
او معدوم می‌شود و عبادات نهایة او موقع میگردد و محبت خداوند
بیهوده سوا است زیرا که آیات خداوندی بر هود و عرض
شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات
قبول کرده در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد
از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات علی
الاول نبود حروف دون العلیین و علی الآخر نبود حروف